

تشبیه

ادعای همانندی میان دو یا چند چیز است. هر تشبیه شامل چهار رکن می باشد.

۱. مشبه: چیزی یا کسی که قصد مانند کردن آن را داریم.
۲. مشبه به: چیزی یا کسی که مشبه، به آن مانند می شود.
۳. ادات تشبیه: واژه ای است که نشان دهنده پیوند شباهت است.
۴. وجه شبه: ویژگی یا ویژگی هایی که میان مشبه و مشبه به مشترک است. وجه شبه معمولاً باید در مشبه به مشخص تر باشد.

✓ برخلاف ادات تشبیه و وجه شبه که قابل حذف هستند، مشبه و مشبه به طرفین تشبیه اند و در تمام انواع

تشبیه حضور دارند. هر چند که در پاره ای از موارد مشبه ممکن است به صورت ضمیر محذوف یا شناسه بیاید.

همی برخروشید برسان کوس

دلبری کجا نام او اشکبوس

نشیند برانگیزد از گور شور

به سان پلنگی که بر پشت گور

«دَد» در مصراع دوم شناسه و مشبه است.

دل ما به دور رویت ز چمن فراغ دارد

که چو سرو پای بند است و چو لاله داغ دارد

دل مشبه است که در مصراع اول ذکر شده و در مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده.

✓ گاه مشبه و مشبه به به صورت یک ترکیب اضافی می آیند (اضافه غیر تعلقی) که غالباً مضاف مشبه به و مضاف

الیه است.

من خویشتن اسیر کمند نظر شدم

او را خود التفات نبودی به صید من

نظر مشبه و کمند مشبه به است. البته ممکن است مضاف مشبه و مضاف الیه مشبه به باشد که بسیار کم اتفاق می افتد:

رنگ خون دل ما را که نهان می داری همچنان در لبِ لعلِ تو عیان است که بود

همان طور که دیده می شود، لب در مصراع دوم مشبه و لعل مشبه به است. و یا:

بر ژرف دهانت سخت بندی بر بسته سپهر دیو پرفند

در مصراع دوم سپهر مشبه و دیو مشبه به است.

✓ برای فهم یک تشبیه باید به سراغ مشبه به رفت که مهمترین پایه تشبیه است زیرا وجه شبه از استنباط می شود.

✓ ادات تشبیه به صورت حرف (مثل / به سان / چون و ...) و یا به صورت فعل (مانستی و ...) می آید. کلمه ای که پس از ادات تشبیه حرف می آید، همیشه مشبه به است.

✓ باید دقت شود که «چون» به معنای مانند (ادات تشبیه)، حرف اضافه است و نباید با چون به معنی هنگامی که / وقتی (حرف ربط) یا چون به معنای چگونه (چون نباید دود از آن خرمن که آتش می زنی؟) اشتباه گرفته شود.

📖 تمرین

در ابیات و عبارات زیر، آرایه تشبیه را بیابید:

- ۱) در دل های ما جز تخم محبت خود مکار ... و بر کشته های ما جز باران رحمت مبار
- ۲) یکی تیر الماس پیکان چو آب
- ۳) بیفشرد چون کوه پا بر زمین
- ۴) تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تازان باش / به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی
- ۵) اشکم ولی به پای عزیزان چکیده ام / خارم ولی به سایه ی گل آرمیده ام
- ۶) گل بوسه زخم ها تنت را دشت شقایق کرده بود.
- ۷) مهمان سراسر خانه دنیا که اندرو / یک روز این بیاید و یک روز آن رود
- ۸) عشق دریایی کرانه ناپدید / کی توان کردن شنا ای هوشمند
- ۹) دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
- ۱۰) خدایا ... آتش نخوت و غرور به خرمن اعمال من در نیندازی
- ۱۱) فراش باد صبا را گفته ... دایه ی ابر بهاری را فرموده
- ۱۲) وی قبه ی عرش تکیه گاهت
- ۱۳) ... اطفال شاخ را کلاه شکوفه بر سر نهاده
- ۱۴) دل بر عبور از سد خار و خاره بندیم
- ۱۵) جامعه ای را در برابر ارابه ی بی رحم زمان از زوال مصون دار
- ۱۶) رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد / همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع
- ۱۷) یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و تنگ سراچه ی دل به الماس آب دیده می فشردم
- ۱۸) ای دل، ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند / چون تو را نوح است کشتیبان، زطوفان غم مخور
- ۱۹) ای برادر قصه چون پیمان است / معنی اندر وی به سان دانه است
- ۲۰) سرزمین ما زمرد است / ولی در بیابان های تبعید / بهارهایی پیایی / جز زهر بر چهره ما نمی پاشد
- ۲۱) آیینه سکندر جام می است بنگر / تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

- ۲۲) شمع خرد بر فرزند در دل و بشتاب/ با دل روشن به سوی عالم روشن
- ۲۳) آزاد شوی و برخوشی/ مانده‌ی دیو جسته از بند
- ۲۴) از آن برد گنج مرا دزد گیتی/ که در خواب بودم گه پاسبانی
- ۲۵) به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می گردد/ مگر روزی کزین بند غم آزاد می گردد
- ۲۶) گرم و خونین به منش باز آی/ تا برد زآیینهی قلبم زنگ
- ۲۷) از شب‌نم عشق خاک عالم گل شد/ بس فتنه و شور در جهان حاصل شد
- ۲۸) پروردگارا، روا مدار که سر به دنبال هوس بگذارم و در ظلمات جهل و ضلال از چراغ هدایت به دور افتم
و بیغوله را از شاهراه باز نشناسم.
- ۲۹) گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد/ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
- ۳۰) تو، آن بلندترین هرمی که فرعون تخیل می تواند ساخت.
- ۳۱) من خفته بدم به ناز در کتم عدم/ حسن تو به دست خویش بیدارم کرد
- ۳۲) آن کس که سر به جیب قناعت فرو نبرد/ بگذار تا به جاه مذلت فرو رود
- ۳۳) کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت/ تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
- ۳۴) از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست/ کاندرا غمت چو برق بشد روزگار عمر
- ۳۵) جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را/ بجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
- ۳۶) از بس که کوتاه است و سیه زلف یار من/ گویی که عمر من بود و روزگار م